

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

کشورداری از دید سعدی*

دکتر محتمم محمدی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون

شهلا آموزگار

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (مدرس آزاد)

چکیده

حکومت، دغدغه دیرینه بشر بوده است و فرهیختگان هر قوم در هر برهه زمان، در این زمینه دیدگاه‌هایی داشته‌اند؛ از آنجا که در میان سرایان فارسی زبان، سعدی شیرازی، بیش از دیگران به نقش اجتماعی اهمیت می‌دهد؛ بنابراین، وی درباره حکومت بیش از دیگران، اشاره‌هایی روشن داشته است. ضرورت اهمیت این پژوهش، این است که دریابیم شیوه شایسته کشورداری از دید کسی که بنی آدم را اعضای یک پیکر می‌داند، چگونه است؟ یافته‌های این پژوهش بیانگر این است که شیوه ماندگار، از دید سعدی، شیوه ای است دین‌پیشه، عدالت‌خواه، تشنج‌زدا، فساد‌زدا، دلسوز تهیدستان، در ارتباط نزدیک با مردم، اهل میانه‌روی و بانی و حافظ این امنیت به‌ویژه برای بازرگانی و حمایت از ملک و مردم. این مقاله، تلاشی برای پیدا کردن و دسته‌بندی کردن آرای سعدی شیرازی و شیوه او در زمینه بررسی جامعه و پیدا و پیشنهاد کردن نکته‌هایی مؤثر در بهتر کشورداری کردن است.

واژه‌های کلیدی: سعدی، کشورداری (حکومت)، عدالت، دین، تسامح.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۲/۲۰

mohtasham@kazerunfu.ac.ir

amuzesh49@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۲۴

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

۱- مقدمه

جامعه بشری، دوره های گوناگونی را از سرگذرانده است؛ از تجربه غارنشینی گرفته تا چادرنشینی و دوران بردگی و نظام های ارباب ورعیتی (فئودالیت) تا گونه های معاصر امروزی. در هر بخش از جغرافیای جهان و در تاریخی خاص، گروه هایی زیر لوای یک شخص یا یک خانواده به سر برده اند. این رابطه که حکومت نامیده می شود، از دیدگاه های گوناگون، تعبیرهای گوناگون داشته است؛ برای مثال، خواجه مشرع در سیاست نامه یا «سیر الملوک» چنین نوشته است:

«ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت های ستوده، آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه رعایت او روزگار می گذرانند و ایمن می باشند و بقای دولت او همی خواهند» (نظام الملک، ۱۳۷۵: ۱).

۱-۱- بیان مسئله

شایان توجه است که سعدی سال ها بعد از نظام الملک، در یکی از دانشگاه هایی که محصول اندیشه نظام الملک و معروف به نظامیه بودند، تحصیل کرد. بعید نیست که چتر اندیشه سیاسی نظام الملک، تا اندازه ای بر سعدی نیز، سایه افکنده باشد؛ ولی آزاداندیشی سعدی فراتر از این هاست که می گوید: ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک (گلستان، باب ۱، ح ۲۸).

«خواجه نظام الملک با تحریر» سیاست نامه «بر پایه تجربه نزدیک به سی سال وزارت خود و دریافتی از سنت اندیشه ایرانشهری، نظریه» سلطنت مطلقه «و نظام سیاسی متمرکزی را تدوین کرد که نزدیک به هزار سال؛ یعنی تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی، شالوده هر گونه نظریه حکومت در ایران به شمار می آمد» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۱).

۱-۲- پیشینه تحقیق

در سیلاب یورش مغولان و فروپاشی اسماعیلیان و خلافت عباسی، در روزگاری ملتهب، سعدی، حکومت اتابکان فارس را غنیمت دانسته، پس از سال ها دنیاگردی و جهان بینی، شیراز را بر همه جا ترجیح داده و به نگارش یادداشت های

سالیان خود پرداخته است. سعدی از سویی از سرِ واقع بینی و قدرِ وضعیت موجود را دانستن و از سوی دیگر و از سرِ خیراندیشی و باور عرفانی خاص او که به نقش و تأثیر اجتماعی توجه ویژه دارد؛ به نصیحت حاکمان می پردازد و در برجسته ترین باب کتاب بوستان، یعنی باب اول با نام «عدل و تدبیر و رای» بسیاری از خیر اندیشی های خود را بیان می کند.

بیشتر تمرکز در باب تحقیق و بررسی اندیشه های پیشینیان ما، متوجه سیاستمداران ادیبی همچون نظام الملک و نصیرالدین طوسی و جوینی ها و تا اندازه ای هم برمکی ها شده است و از ادیبانی مانند سعدی غفلت شده است. در این زمینه تاکنون کاری انجام نشده است.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

اهمیت این پژوهش در این است که بیشتر توجه در ابراز نظرهای سیاسی به نظام الملک و خواجه نصیر طوسی است؛ در حالی که سعدی نیز، دیدگاه هایی قابل توجه داشته است.

در جامعه ایرانی از دیرباز، ماندگارترین و مؤثرترین حکومت ها، شکل های دینی داشته اند. نمونه های حکومت ساسانیان و صفویان، بیانگر این مدعاست. واقعیت این است که در حوزه ایران پس از اسلام، تجربه های خاص دیگری روی داده است؛ مثلاً محمود غزنوی که نماینده خلیفه عباسی در ایران است، بی آنکه عامل به شرع و احکام آن باشد، خود را نماینده خلیفه پیامبر اسلام می داند و طبیعی است که برخی متملقان پیرامون او، توجیهات شرعی آن را فراهم می کرده اند؛ از تعبیر و تفسیر آیاتی مانند «اطيعو الله و اطيعو الرسول و اولی الامر منکم» گرفته، تا ویرایش عبارات یا به تعبیری احادیثی مانند «السلطان العادل، ظل الله فی ارضه» که بعدها در نقل این مضمون، صفت عادل را محقق دانسته و حذف کردند و به جمله دلخواه حکومت ها؛ یعنی «السلطان ظل الله» رسیدند که پادشاه - هر پادشاهی - سایه خدا شد.

در چنین فضایی، نقد پادشاهی که اولی الامر است و سایه خدا، در شکل حکومت های استبدادی فردی، بسیار دشوار و بلکه ناممکن می نموده است. ارزش بزرگانی همچون سعدی در همین جا هویدا می شود که با ترفندهای ادیبانه و با خطرپذیری شدید، به گونه های مختلف و البته غیر مستقیم به اندرز پادشاهان پرداخته اند.

چنین حکومت‌هایی بیشتر از نوع «اتوکراسی» و گهگاه از نوع «توتالیتریانیسم» بوده‌اند. «در اتوکراسی (Autocracy) تنها یک نفر، مالک قدرت نامحدود سیاسی است که از منبع بیرونی مانند ملت یا غیر آن ناشی نشده است. در این شکل از حکومت، اطرافیان نقشی و مشارکتی ندارند و معمولاً مجال برای شکوفایی استعدادها در قالب مشاوره و رایزنی ایجاد نمی‌شود» (بازارگاد، ۱۳۴۳: ۷۷).

گاهی بنا بر اتفاق یا ضرورت تاریخی و سیاسی، قالب‌های «اتوکراسی» در حکومت، به قالب «توتالیتریانیستی» تبدیل شده‌اند؛ یعنی گروهی که یک خانواده بوده‌اند یا یک فامیل بزرگ و یا عده‌ای از مهاجران، بنا به صلاحدید و شرایط، مناصب را در میان خود دست به دست کرده‌اند؛ به‌طور کلی، همیشه یکی از بهترین راه‌های خنثی کردن پتانسیل اعتراض جامعه، از سوی حکومت‌های «اتوکرات» رفتن به سوی شکل‌های «توتالیتیر» بوده است؛ یعنی در چشم مردم، تغییر حاکم و شاه صورت گرفته؛ در حالی که گروه صاحب قدرت، آسیبی ندیده است. حکومت گروهی استبدادی چه ترکیبی دارد؟

هم تجربه تاریخ ایران و هم تاریخ جهان، این نکته را اثبات می‌کند که صرف نظر از موارد استثنایی، به‌طور کلی حکومت‌ها در تجربه بشری از شکل «اتوکرات» به سمت «توتالیتیر» حرکت کرده تا آماده پذیرش نظر و اندیشه مردم شده و به سوی «مردم سالاری Democracy» حرکت کنند؛ اگر چه این تجربه‌ها هم عرض نبوده‌اند؛ مثلاً سعدی شیرازی در قرن هفتم هجری (سده سیزدهم میلادی) برای حاکم، سخن از انصاف، عدالت، محبت و خداترسی می‌گوید؛ در حالی که دو‌یست سال پس از او، در اروپا، ماکیاولی در کتاب «شهریار» خطاب به «لورنتسو مدیچی» حاکم وقت خود، آنچنان اندرز می‌دهد که گویی آرمان او نوعی «اتوکراسی» است (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۴۰)؛ اما سخن ما از سعدی و اندیشه‌های اوست.

۲- بحث

«همه مردم هم‌داستانند که اقتضای عدل مطلق، آن است که حق هر کس به اندازه ارزش او باشد؛ ولی اختلافشان در این است که گروهی، برابری در یک زمینه را مایه برابری در همه زمینه‌ها می‌دانند و گروهی دیگر، برتری در یک باره

را مایه برتری از هر باره می شمارند» (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۶۷). تجلی توفیق یک حکومت، در نحوه و گستره عدالت در جامعه دیده می شود. عدالت آن چیزی نیست که با تظاهر یا اعداد و ارقام نمایانده شود. هنگامی که عدالت بر پا شود، جامعه ای شجاع و شادمان شکل می گیرد؛ بنابراین شجاعت و شادی اجتماع و نقد جامعه، نشان از عدالت یک جامعه و حکومت دارد. به تعبیری دیگر جامعه اندوه زده ترسان، جامعه ای است که از حاکمان عادل بی بهره است.

«آنچه مردم را به جماعت او باش بدل می کند، وجود ترس و بهره برداری از آن است ... دموکراسی هنگامی به دیکتاتوری تبدیل می شود که نظام سیاسی از آزادی خواهی دست بکشد و بکوشد به زور مرامی را به افراد تحمیل کند و هر کس را که از پذیرفتن آن سرباز زده، طرد کند. برای اینکه این کار با موفقیت قرین شود، باید به گفته «جان دیویی» به مرحله ای از تحول رسیده باشیم که احساس مبهم و اسرار آمیزی از وحشت نامعلوم، گریبان مردم را بگیرد» (نویمان، ۱۳۷۳: ۱۲۳). سعدی با ظرافت خاص خودش به این نکته توجه کرده است و در نفی خشونت حاکمان با جامعه می گوید: «پادشاهان به رعیت پادشاهند؛ پس چون رعیت بیزارند، دشمن ملک خویشند، پادشاهان سرنند و رعیت جسد؛ پس نادان سری باشد که جسد خود را به دندان پاره کند» (سعدی، نصیحه الملوک: ۱۷۸). وی همچنین انتساب اعمال بد به اطرافیان حاکم را نیز مفری برای بدنامی سلطان نمی داند و معتقد است:

که نالد ز ظالم که در دور توست که هر جور کاو می کند جور توست
نه سگ دامن کاروانی در یسد که دهقان نادان که سگ پرورید

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۳)

سعدی از آنجا که اخلاق زمامداران مستبد را می داند، بیش از مکانیزم تنبیه به مکانیزم تشویق می پردازد. وی تلاش می کند تا با ذکر ارزش ها و دستاوردهای عدالت، سلطان را بدان متمایل کند.

۲-۱- عدالت و دوام ملک

خواجه نظام الملک که حکومت را نعمتی الهی می داند که به حاکم داده شده، عدالت را شکرانه آن و باعث دوام آن می داند. «شناخت قدر نعمت اینزد

تعالی پادشاهان را، نگاهداشت رضای اوست عزّ اسمه و رضای حق سبحانه، اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید. چون دعاهای خلق به نیکویی پیوسته گردد، آن ملک پایدار بود و هر روز به زیادت باشد...» (نظام الملک، ۱۳۷۵: ۶).

سعدی شیرازی در نصیحه الملوک چنین آورده است که «حکما گفته اند: مزید ملک و دوام دولت، در رعایت بیچارگان و اعانت افتادگان است». (سعدی، ۱۳۶۹: ۸۷۳) علامه شیعی نیز در باب عدالت معتقد است: «بر عاقل واجب بود استعمال عدالت کلی بر آن وجه، که اول در نفس خود به کار برد و آن تعدیل قوا و تکمیل ملکات باشد» (خواجه نصیر، بی تا: ۱۴۷).

سعدی در مثالی، جامعه را به درخت و کامروایی سلطان را به برو بار آن تشبیه می کند و بر این اساس، برای دوام ملک، عدالت و پرهیز از خشونت را سفارش می کند:

رعیت، درخت است، اگر پروری	به کام دل دوستان بر خوری
به بیرحمی از بیخ و بارش مکن	که نادان کند حیف بر خویشان
کسان برخورند از جوانی و بخت	که بر زبردستان نگیرند سخت
اگر زیر دستی در آید ز پای	حذر کن ز نالیدنش بر خدای

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۲)

در جایی دیگر نیز، همین مضمون را به نثر آورده است: «پادشاهانی که مشفق درویشند، نگهبان ملک و دولت خویشند» (نصیحه الملوک، کلیات: ۸۷۱).

یکی از بازوهای عدالت، سخاوت است. سعدی در قالب داستان ها و حکایت هایی، سخاوت را سفارش می کند؛ از جمله می گوید: ملک زاده ای که گنج فراوان از پدر میراث یافته بود و آن را بر مردم و لشکر بخشش کرده بود، چون یکی از ندیمان، او را با نصیحت از این کار باز می دارد، خطاب به او می گوید: «مرا خداوند تعالی، مالک این ملک گردانیده است تا بخورم و ببخشم، نه پاسبان که نگاه دارم» (سعدی، گلستان، کلیات: ۵۵).

سرانجام، سعدی، سلطان را از شیفتگی به مدح و ستایش پرهیز می دهد و او را برای صلاح دنیا و آخرت، به عدالت سفارش می کند:

نکاهد آنچه نبشته است عمر و نفزاید پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بیای

مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی به عدل و عفو و کرم کوش و در صلاح افزای
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۴۶)

۲-۲ - توجه حکومت به مسائل خاص جامعه

سعدی حتی به آسیب شناسی حکومت پرداخته و بر این باور است که حکومت باید عدالت را در قالب نگاه فراگیر به سالخوردگان، بازنشستگان، سپاهیان، متشرعان و اهل طریقت و به ویژه به طبقات فرودست جامعه به اجرا بگذارد. همچنانکه معتقد است:

همان به که لشکر به جان پروری که سلطان به لشکر کند سروری
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۴)

دادگری حکومت، از جمله در واگذاری منصفانه کار به خبرگان است. معنای عدالت تنها توزیع یکسان صوری و ظاهری نیست؛ بلکه هر چیزی را در جای سزاوار خود قرار دادن است. سعدی در نصیحه الملوک می نویسد: «تفویض کارهای بزرگ به مردم ناآزموده نکند، که پشیمانی آرد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۸۷۵). فیلسوف یونانی نیز بر همین باور است: «مفهوم دادگری نسبی است و نسبت به اشخاص فرق می کند و توزیع چیزها، هنگامی دادگرانه است که ارزش هر چیز، متناسب با ارزش کسی باشد که آن را دارا شده است» (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۷۵). سعدی سرانجام، جاودانگی را در نام نیک، و خوشنامی را در اجرای عدالت می داند و می گوید:

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند چو مردی، نه بر گور نفرین کنند
نباید به رسم بد آیین نهاد که گویند: لعنت بر آن کاین نهاد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴۵)

۲ - ۳ - توجه حاکم به سپاهیان

یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی، لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند.

چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ «
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۹)

ارزش کار سعدی در این است که از منظر همه قشرها به حکومت نگریده است و از همه زاویه ها به عدالت پرداخته است. نکته جالب این است که سعدی اگر چه شاعری لطیف طبع است، در پوست سپاهیان خزیده و از منافع و خواسته های آنان می گوید:

دلاور که باری تهور نمود	بباید به مقدارش اندر فزود
که بار دگر دل نهد بر هلاک	ندارد ز پیکار یا جوج، باک
سپاهی در آسودگی خوش بدار	که در حالت سختی آید به کار
سپاهی که کارش نباشد به برگ	چرا دل نهد روز هیجا به مرگ؟
کنون دست مردان جنگی ببوس	نه آنکه که دشمن فرو کوفت کوس
نواحی ملک از کف بدسگال	به لشکر نگه دار و لشکر به مال
چو دارند گنج از سپاهی دریغ	دریغ آیدش دست بردن به تیغ

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴۹)

در این بیت ها، نکته جالب این است که سعدی از کلام غیر مستقیم و تشویقی، به امر و سفارش پرداخته است و با لحن قاطع به بیان اصول، همت گمارده است. چنین گفتمانی با زمامداران مستبد؛ البته خالی از دشواری و خطر پذیری نیست. سعدی در این ابیات امنیت را هم محصول عدالت و توجه و سخاوت می داند. همچنان که در جایی دیگر بر این نکته تأکید کرده است:

سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه ندارد حدود ولایت نگاه

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۲)

۲ - ۴- توجه به کارگزاران لایق

سعدی بر این باور است که حکومت برای تحقق عدالت، باید به واگذاری امور به افراد توجه خاصی نماید. وی توصیه اش بر واگذاری کار به کارگزاران لایق است؛ اما لایق بودن، تفسیرهای متنوعی در نزد سعدی دارد. جایی از آن به افراد مجرب یاد می کند و تجربه را فراتر از دیگر عناصر می داند. از جمله در انتخاب سران سپاه می گوید:

مترس از جوانان شمشیر زن	حذر کن ز پیران بسیار فن
جوانان پیر افکن شیر گیر	نداند دستان روباه پیر

سپه را مکن پیشرو جز کسی
که در جنگ ها بوده باشد بسی
به خردان مفرمای کار درشت
که سندان نشاید شکستن به مش
رعیت نوازی و سر لشکری
نه کاری است بازیچه و سرسری

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۵۰)

و باز در همین زمینه، از زاویه ای دیگر سخن می گوید و از افراد کم تجربه و بی تجربه به ناآزموده و فرومایه تعبیر می کند؛ چنانکه در گلستان آورده است: «هر آن که ناآزموده را کار بزرگ فرماید، با آنکه ندامت برد، به نزدیک خردمندان به خفت رای منسوب گردد.

ندهد هوشمند روشن رای
به فرومایه کارهای خطیر
بوریا باف اگر چه بافته است
نبردش به کارگاه حریر

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۶۰)

در جایی دیدگاهی شگفت و جالب دارد و برای امور مالی، افراد متمول را توصیه می کند و از واگذاری این امور به افراد تهیدست، پرهیز می دهد. سعدی در باب اول بوستان می گوید:

عمل گر دهی، مرد منعم شناس
که مفلس ندارد ز سلطان هراس
چو مفلس فرو برد گردن به دوش
از او بر نیاید دگر جز خروش

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۳)

نکته جالب دیگری که سعدی در امور مالی، بر آن تأکید دارد، واگذاری کار است به همکارانی که چندان با هم صمیمیت و الفت نداشته باشند؛ زیرا اگر دوستان دیرینه باشند، خطر شرکت در خیانت هست؛ در حالی که در غیر این حالت، مدتی به درازا می کشد تا میان همکاران الفتی قوی برقرار شود؛ پس امکان خیانت یا موجود نیست یا با کندی به وجود می آید. سخن شیخ چنین است: «پادشاه باید دو کس را که با یکدیگر الفتی زیادت نداشته باشند، در عمل انباز گرداند تا با خیانت یکدیگر نسازند.

چو گرگان پسندند بر هم گزند
بر آساید اندر میان گوسپند

(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۷۹)

او بهترین کارگزاران را کسانی می‌داند که علاوه بر آنچه گفته شد، خدا
 ترس و پرهیزگار باشند و سفارش می‌کند که با کارگزار خائن با شدت برخورد شود:
 خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار
 بداندیش توست آن و خونخوار خلق که نفع تو جوید در آزار خلق
 ریاست به دست کسانی خطاست که از دست شان دست ها بر خداست
 مکن صبر بر عاملِ ظلمِ دوست که از فریبهی بایش کند پوست
 سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۲)

۲-۵- توجه به تهیدستان و سالخوردگان

سعدی که در همه موارد تشویق را بر تنبیه و تهدید برتری می‌دهد، در مورد
 یادآوری حقوق تهیدستان و سالخوردگان، خطاب به حاکمان، تهدید را بر
 ترغیب ترجیح می‌دهد. به نظر او آه مستمندان و دردمندان از هر چیزی قوی‌تر
 و مؤثرتر است. او در قصیده‌ای در ستایش اتابک مظفرالدین سلجوق شاه و
 خطاب به او می‌گوید:

مراد سعدی از انشای زحمت خدمت نصیحت است به سمع قبول شاهنشاه
 دوام دولت و آرام مملکت خواهی ثبوت راحت و امن و مزید رفعت و جاه
 کمر به طاعت و انصاف و عدل و عفو ببند چو دست منت حق بر سرت نهاد کلاه
 تو روشن آینه‌ای، ز آه دردمند بترس عزیز من! که اثر می‌کند در آینه آه
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۴۵)

سعدی، عدالت در مورد بینوایان را باعث دوام ملک می‌داند و بر همان اصل،
 ظلم بر بینوایان را باعث ویرانی می‌داند. وی در تمثیلی می‌گوید:
 شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز چنین گفت نوشیروان
 که خاطر نگه دار درویش باش نه دربند آسایش خویش باش ...
 برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تا جدار
 رعیت چو بیخند و سلطان درخت درخت ای پسر! باشد از بیخ سخت
 مکن تا توانی دل خلق ریش و گر می‌کُنی می‌کُنی بیخ خویش
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۱)

در جایی دیگر همین مضمون را به گونه‌ای دیگر آورده و تأکید می‌کند.
نخواهی که باشد دلت دردمند دل دردمندان برآور ز بند
پیشانی خاطر دادخواه براندازد از مملکت، پادشاه
تو خفته خنک در حرم نیم روز غریب از برون گو به گرما بسوز
ستانده داد آن کس خداست که نتواند از پادشه دادخواست

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۳)

سعدی، رفاه بینوایان را حاصل شب زنده‌داری و تدبیر سلطان می‌داند و بر
عکس، راحت طلبی حاکم را باعث پریشانی احوال بینوایان می‌داند:
اگر خوش بخسبد ملک بر سریر نیندارم آسوده خسبد فقیر
و گر زنده دارد شب دیر یاز بخسبد مردم به آرام و ناز

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۵)

سلطان مطلوب سعدی، باید گوشش در مسیر دریافت تظلم‌ها باشد و
دادخواهان به راحتی و سریع و صریح بتوانند با او سخن بگویند. باید آنچنان
بخوابد که فریاد هر دادخواهی را بشنود:

چنان خسب کآید فغانت به گوش اگر دادخواهی بر آرد خروش

(همان: ۲۲۳)

در اندرز به شاهان و سفارش به ارتباط نزدیک تر با مردم، سعدی گاهی با صراحت
و جسارت بیشتری سخن می‌گوید از جمله در جایی با استفهام انکاری می‌آغازد:

تو کی بشنوی ناله دادخواه به کیوان برت کله خوابگاه ...
که نالد ز ظالم که در دور توست که هر جور کاو می کند جور توست
نه سگ دامن کاروانی در یسد که دهقان نادان که سگ پرور یسد
دلیر آمدی سعدیا در سخن چو تیغت به دست است فتحی بکن
بگو آنچه دانی که حق گفته به نه رشوت ستانی و نه عشوه ده
طمع بند و دفتر ز حکمت بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگوی

(همان: ۲۲۳)

نکته درخور توجهی که سعدی بر آن پافشاری می کند، شتاب در رسیدگی به احوال آسیب دیدگان است؛ پیش از آنکه مجال از دست برود. وی در «نصیحه الملوک» در حکایتی چنین آورده است:

ذوالنون مصری، پادشاهی را گفت: شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت بر رعیت، درازدستی می کند و ظلم روا می دارد. گفت: روزی سزای او بدهم. گفت: بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت، تمام ستده باشد، پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۷۶)

که به نظر می رسد برگرفته از آموزه های پیامبر اسلام باشد که فرموده است: اقتل الموذی قبل ان یوذی ۲۰. پایان این سخن اینکه سعدی با ظرافت به احوال بخش خاصی از دردمندان عنایت دارد، سالخوردگان قوم یا کارگزاران قدیم یا به تعبیر امروزی، بازنشستگان:

قدیمان خود را بیفزای قدر	که هرگز نیاید ز پرورده غدر
چو خدمتگزاریت گردد کهن	حق سالیانش فرامش مکن
گر او را هرم دست خدمت بیست	تو را بر گرم همچنان دست هست
شندم که شاپور دم در کشید	چو خسرو به رسمش قلم در کشید
چو شد حالش از بینوایی تباه	نبشت این حکایت به نزدیک شاه:
چو بذل تو کردم جوانی خویش	به هنگام پیری مرانم ز پیش

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۳)

۲- ۶- کسب جاودانگی از طریق نام نیک

مرگ، دغدغه همیشگی انسان بوده است. انسان همه جا از غار تا آسمان خراش و همیشه از دیروز تا امروز، از اندوه و کابوس مرگ در امان نبوده است. در امتداد ترس از مرگ، شوق جاودانگی و ماندگاری همواره برای انسان، خیال انگیز و جذاب بوده است. در طول تاریخ بشر، جستجوی اکسیر و کیمیا، آب حیات و گره زدن سرنوشت برخی انسان های حماسی به عوامل نامعلوم - همانند

رفتن کیخسرو یارانش در برف ها و ناپدید شدن آنها- نشان از تلاش و تقاضای او برای نفی و مغلوب کردن مرگ است.

در اندیشه ایرانی از دیرباز، کسب این جاودانگی دلخواه از طریق نام نیک، سفارش شده است. سعدی نیز، در خطاب به پادشاهان که شیفته قدرت و هستی خود هستند، برای بیان جاودانگی، نام نیک را توصیه می کند. سعدی با رندی خاص خود، جاودانگی از طریق نام نیک را به همه چیزهایی که به عدالت یک حاکم منجر می شود، گره می زند.

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۲۴)

سعدی در حکایتی در کتاب بوستان آورده است که سلطان روم، نزدیک مردی از اهل علم، می گیرد و می گوید که دشمن بر من چیره شده و جز این دژ و این شهر چیزی برایم نمانده است. امیدوار بودم که فرزندم پس از من بر تخت پادشاهی بنشیند؛ اما دشمن غالب شد و کار از دست رفت. مرد خردمند این گونه او را نصیحت کند و ناپایداری دنیا را به او گوشزد می نماید:

...تو را این قدر تا بمانی بس است	چو رفتی جهان جای دیگر کس است
اگر هوشمند است و گر بی خرد	غم او مخور کاو غم خود خورد
مشقت نیرزد جهان داشتن	گرفتن به شمشیر و بگذاشتن
بدین پنج روزه اقامت مناز	به اندیشه تدبیر رفتن بساز
کرا دانی از خسروان عجم	ز عهد فریدون و ضحاک و جم
که بر تخت و ملکش نیامد زوال	نماند به جز ملک ایزد تعال...
و ز آن کس که خیری بماند روان	دمادم رسد رحمتش بر روان
بزرگی کز او نام نیکو نماند	توان گفت با اهل دل، کاو نماند

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۶)

از جمله نکته‌هایی که سعدی، سلطان را بدان هشدار می دهد، حفظ حرمت پیشینیان است. وی می گوید:

بسیار سال‌ها به سر خاک ما رود کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود

(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۹۳)

و در کتاب بوستان نیز چنین آورده است:

چو خواهی که نامت بود جاودان مکن نام نیک بزرگان نهان
همین نقش بر خوان پس از عهد خویش که دیدی پس از عهد شاهان پیش

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۴)

گاهی خوش‌نامان پیش از سلطان را به رخ می‌کشد و در کتاب گلستان می‌نویسد:
بس نامور به زیر زمین دفن کرده‌اند

کز هستیش به روی زمین بر، نشان نماند

و آن پیر لاشه را که سپردند زیر گل

خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند

زنده است نام فرخ‌نوشین روان به خیر

گر چه بسی گذشت که نوشین روان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیشتر که بانگ بر آید: فلان نماند

(سعدی، ۱۳۶۹: ۳۸)

اگر چه در خطاب با قدرتمندان سعدی با روان‌شناسی خاص خود، بیشتر از ابزار تشویق و ترغیب استفاده می‌کند و جاذبه «نام نیک» را بیشتر به کار می‌گیرد؛ ولی گاهی با نگاهی تنبیهی از عقوبت نام‌بد بهره می‌برد و سلطان را از بدنامی پرهیز می‌دهد.

میازار عامی به یک خردله که سلطان، شبان است و عامی، گله

چو پرخاش بینند و بیداد از او شبان نیست، گرگ است، فریاد از او

به سختی و سستی بر این بگذرد بماند بر او سال‌ها نام بد

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۳۰)

گاهی هم به طور ترکیبی، از تشویق و هم از تهدید و نتیجه برای گرایش مخاطب به عدالت بهره می‌برد:

نیامد کس اندر جهان کاو بماند مگر آن کز او نام نیکو بماند

نمرد آن که ماند پس از وی به جای پل و خانی و خان و مهمانسرای

هر آن کاو نماند از پشش یادگار درخت وجودش نیاورد بار
و گر رفت و آثار خیرش نماند نشاید پس از مرگش الحمد خواند
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۴)

۲-۷- پرهیزهای حکومت

سعدی برای صلاح و سلامت حکومت، سفارش‌هایی دارد. او می‌گوید باید مراقبه کرد و برای درنغلتیدن به ورطه استبداد و هلاکت و بدنامی، پرهیزهایی کرد. مهم‌ترین نکته‌ای که پرهیز از آن، حکومت و حاکم را در سیر جاودانگی و عدالت و البته در طریق سلامت نگاه می‌دارد، فریفته نشدن به منصب و حکومت است. وی در نصیحه الملوک می‌گوید:

«صاحب دولت و فرمان را واجب باشد در مُلک و بقای خداوند تعالی، همه وقتی تأمل کردن و از دور زمان بر اندیشیدن و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن تا به پنج روز مهلت دنیا دل نهد و به جاه و مال عاریتی مغرور نگردد» (کلیات: ۸۷۲).

همین مضمون با تأکیدی دیگر در قصیده‌ای آمده است:

به نوبت اند ملوک اندر این سپنج سرای
کنون که نوبت توست ای ملک، به عدل گرای
چه مایه بر سر این ملک سروران بودند
چو دور عمر به سر شد در آمدند از پای
تو مرد باش و ببر با خود آنچه بتوانی
که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای

(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۴۴)

در قصیده‌ای دیگر با تفصیل بیشتر و با زبانی حکیمانه و ترساننده، چنین می‌گوید:
ای نفس! اگر به دیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری
ای پادشاه شهر! چو وقت فرا رسد تو نیز با گدای محلت برابری
گر پنج نوبت به در قصر می‌زنند نوبت به دیگران بگذاری و بگذری
... فرمانبر خدای و نگهبان خلق باش این هر دو قرن اگر بگرفتی، سکندری
عمری که می‌رود به همه حال، جهد کن تا در رضای خالق بی چون به سربری

مرگ، آنک اژدهای دمان است پیچ پیچ لیکن تو را چه غم که به خواب خوش اندری
 فارغ نشسته‌ای به فراخای کام دل باری ز تنگنای لحد یاد ناوری
 باری گرت به گور عزیزان گذر بود از سر بنه غرور و کیایی و سروری
 کانجا به دست واقعه بینی خلیل وار بر هم شکسته صورت بت های آزی
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۷۵۳)

۲-۸- پرهیز از تجمل

به‌طور طبیعی، فریفتگی به قدرت، نخستین تجلی اش در ظاهر پادشاه و در
 پوشاک اوست. سعدی با نگاهی خاص به این موضوع، از زبان سلطان منصف در
 هزینه کردن بیت المال برای شکوه و تجمل حکایتی جالب دارد:
 شنیدم که فرماندهی دادگر قبا داشتی هر دو روی آستر
 یکی گفتش: ای خسرو نیکروز! ز دیبای چینی قبایی بدوز
 بگفت این قدر ستر و آسایش است وزین بگذری زیب و آرایش است
 نه از بهر آن می ستانم خراج که زینت کنم بر خود و تخت و تاج
 مرا هم ز صد گونه آز و هواست ولیکن خزینه نه تنها مراست
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۱)

۲-۸-۱- پرهیز از مفسدان و فرصت دادن به آنها

سعدی ظلم را تحمل نمی‌کند، توجیه نمی‌کند و در برابر آن برمی‌آشوبد؛
 بنابراین نخست با سلطان مفسد جدال دارد:
 خنک روز محشر تن دادگر که در سایه عرش دارد مقرر
 به قومی که نیکی پسندد، خدای دهد خسروی عادل و نیک رای
 چو خواهد که ویران کند عالمی کند ملک در پنجه ظالمی
 حرام است بر پادشاه خواب خوش چو باشد ضعیف از قوی بارکش
 (سعدی، ۱۳۶۹: ۲۳۰)

سعدی اگر چه جذب مفسدان را رد می‌کند، و سلطان را از آنان پرهیز می‌دهد؛
 ولی از آنجا که اطرافیان را هم خالی از فساد نمی‌بیند، اعتماد به هر یک از
 نزدیکان را صلاح نمی‌داند؛ به‌ویژه در مقوله حفظ اسرار جنگی و مهم:
 منه در میان راز با هر کسی که جاسوس هم کاسه دیدم بسی

سکندر که با شرقیان حرب داشت
چو بهمن به زاوولستان خواست شد
در خیمه گویند در غرب داشت
اگر جز تو داند که عزم تو چیست
چپ آوازه افکند و از راست شد
بر آن رای و دانش بیاید گریست

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۵۳)

سعدی در حکایتی متفاوت و در لباس طنز، به این نکته توجه می‌دهد که رفتارهای سلطان و حکومت، نباید بدان اندازه افراطی و شدید باشد که هر کسی از نزدیک شدن به حکومت پرهیز کند. در چنین حالتی، امیدی نیست که خردمندان و مصلحان به سوی حکومت بیایند و به سلطان مشورت بدهند.

«گفتم حکایت آن روباه، مناسب حال توست که دیدندش گریزان و بی خویشتن افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفتا: شنیده‌ام که شتر را به سخره می‌گیرند. گفت: ای سفیه! شتر را با تو چه مناسبت است و تو را بدو چه مشابهت؟ گفت: خاموش که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم که را غم تخلیص من دارد تا تفتیش حال من کند و تا تریاق از عراق آورده شود، مار گزیده مرده بود» (سعدی، ۱۳۶۹: ۵۱۲).

۲-۸-۲- پرهیز از جنگ و خشونت

سعدی سلطان را از غرور و خشم پرهیز می‌دهد؛ زیرا چنین حاکمی، نابردبار است و شایسته تاج پادشاهی نیست.

سر پر غرور از تحمل تهی
نگویم چو جنگ آوری، پای دار
حرامش بود تاج شاهنشهی
تحمّل کند هر که را عقل هست
چو خشم آیدت، عقل بر جای دار
نه عقلی که خشمش کند زیر دست
چو لشکر برون تاخت خشم از کمین
نه انصاف ماند نه تقوا نه دین

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۰)

سعدی، اصولاً بر خلاف میل بیشتر جهانگیران و جهانداران، دلجویی و محبت را سفارش می‌کند، گویی فتح دل‌ها را بر فتح سرزمین‌ها برتری می‌نهد:

دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی

دلی به دست کن و زنگ خاطر بزدای

(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۴۶)

وی، بردباری را بر قدرت نمایی ترجیح می‌دهد و در گلستان به این نکته می‌پردازد:
«سر جمله حیوانات گویند که شیر است و اذّل جانوران خر و به اتفاق، خر
باربر به که شیر مردم در.

مسکینِ خر ارچه بی تمیز است چون بار برد همی عزیز است
گاووان و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار

(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۶)

سرانجام، مصلح‌الدین، صلاح مملکت و ملک را نه تنها در پرهیز از جنگ و خشونت که در پرهیز از ولنگاری و تسامح در بهره برداری اموال مردم می‌داند. او پادشاه را هشدار می‌دهد که اندک او در خطا، جواز خطاهای کلان زیردستان او خواهد بود:

«آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکارگاهی، صید کباب کردند و نمک نبود و غلامی به روستا رفت تا نمک آرد. نوشیروان گفت: نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند از این قدر چه خلل آید؟ گفت: بنیاد ظلم در جهان، اول اندکی بوده است، هر که آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکر یانش هزار مرغ به سیخ

(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۵)

۲-۹ - گرایش‌های مردمی حکومت

به باور سعدی، حاکم باید در برابر دشمن بیرونی، قاطع باشد؛ ولی این نکته نباید مانع از لطافت و تسامح با مردم درون کشور باشد؛ او در واقع آمیزه‌ای از جدیت و تسامح در برخوردهای خارجی و داخلی را سفارش می‌کند. پادشاه نباید خشونت و خشم را به افراط بکشد و نیز، نباید در مدارا و نرمی زیاده روی کند و در برخورد با خطاکاران، سهل‌انگاری ورزد. سعدی خطاب به سلطان می‌گوید:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گر خشم گیری، شوند از تو سیر
درشتی و نرمی به هم در به است چو رگزن که جراح و مرهم نه است

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۴)

۲-۱۰ - تسامح و تشنج زدایی

سعدی می گوید در دمشق بر تربت یحیی (ع) معتکف بوده که یکی از پادشاهان ستمگر عرب به زیارت آمده و با دیدن سعدی، از او درخواست می کند که سر صدق دعایی کند تا او بر دشمنش چیره شود. آنگاه، سعدی در جواب شاه ستمگر می گوید:

«بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی» (گلستان، کلیات: ۴۶).

در تشویق حاکمان بر تشنج زدایی و ملاحظت، تأکید سعدی بر بی ارزش بودن هستی در برابر خونریزی است؛ حتی اگر اندک باشد. او تا حد امکان، شگردهای همراه با ملایمت را پیشنهاد می کند:

چو شاید گرفتن به نرمی دیار به پیکار خون از مشامی میار
به مردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۲۲)

همین نکته را در جایی دیگر چنین آورده است: «خشم و صلابت پادشاهان به کار است نه چندان که از خوی بدش نفرت گیرند» (نصیحه الملوک، کلیات: ۸۷۴). در گلستان هم بر این نکته تأکید کرده است:

نکنند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

پادشاهی کاو روا دارد ستم بر زیردست

دوستدارش روز سختی دشمن زور آور است

با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین

ز آنکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است

(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۴)

سرانجام سعدی، پرهیز از تشنج و گرایش به تسامح را در بردباری، دقت و عدم شتابزدگی در تصمیم گیری می داند. او هشدار می دهد که تصمیم غلط، جبران ناپذیر است:

به سمع رضا مشنو ایذای کس و گر گفته آید به غورش برس

گنهکار را عذر نسیان بنه
چو زنهار خواهند، زنهار ده
گر آید گنهکاری اندر پناه
نه شرط است کشتن به اول گناه
چو باری بگفتند و نشنید پند
بده گوشمالش به زندان و بند
و گر پند و بندش نیاید به کار
درختی خبیث است بیخش بر آر
چو خشم آیدت بر گناه کسی
تأمل کنش در عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگر باره بست

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۱۴)

۳- نتیجه گیری

در نگاه سعدی، غایت حکومت، رسیدن به افق های عدالت است. به نظر او راه های تحقق عدالت عبارتند از:

- **اشتیاق به عدالت:** حکومت و پادشاه، نخست باید مشتاق دادگستری باشند تا به راهکارهای آن بیندیشند و تلاش کنند تا عدالت را در جامعه محقق کنند.

- **تشنج و فسادزدایی:** پادشاه برای حرکت به سوی عدالت، باید از تشنج بپرهیزد؛ تلاش کند تا جامعه از آرامش برخوردار باشد. طبیعی است که برای داشتن جامعه ای آرام، باید فساد را از آن زدود.

- **شفقت بر بینوایان:** حکومتی که برای بینوایان و تهیدستان، دلسوزی نشان می دهد؛ در واقع همه را بدین کار فرا می خواند. بنا به «الناس علی دین ملوکهم» اگر هدف گیری حکومت، مهرورزی با مستمندان باشد، همه اجزای جامعه نیز بدان توجه خاص خواهند داشت.

- **اهمیت دادن به ارتباط با مردم:** سعدی برای تحقق سه نکته یاد شده، همواره تأکید می کند که پادشاه نباید در کاخ خود محبوس و جدا از مردم باشد. باید با آنان ارتباط برقرار کند تا گهگاه به طور مستقیم از احوال آنها آگهی یابد.

- **میانروی و اعتدال در همه کارها:** بی گمان بیشترین تأکید سعدی، بر این است که حکومت نباید دچار استبداد و افراط باشد و بارها حاکمان را به اعتدال و میانروی اندرز می دهد.

- **تأمین و توسعه امنیت اقتصادی:** سعدی، امنیت اقتصادی و معیشتی مردم را باعث آرامش روانی جامعه می داند و بسیار بر این نکته تأکید کرده است.

- **دین پیشگی:** وی به طور قاطع، همه نکته های یاد شده را منوط به دین پیشگی می کند؛ زیرا که به باور وی، پادشاه متدین هم مشتاق دادگستری است، هم فساد زداست؛ بر مستمندان مشفق است؛ خود را از مردم جدا نمی کند؛ از رفتار متعادل نمی گریزد و بدیهی است که چنین حاکمی، تأمین کننده امنیت معاش جامعه هم هست؛ زیرا همه این تلاش ها را گردآوری توشه آخرت خود می داند.

۴ - پیوست ها

- ۱- قرآن مجید، سوره نساء، آیه ۵۹.
- ۲- اقل المودی قبل ان یوذی: آزار رسان را پیش از آزار رساندن، بکش.

فهرست منابع

- ۱- ارسطو، (۱۳۸۱)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۲- اقبال، فرشید، (۱۳۷۲)، مکتب ها و احزاب سیاسی، تهران: اقبال، چاپ سوم.
- ۳- برتراند راسل (۱۳۷۱)، قدرت، ترجمه نجف دریابندی، تهران: خوارزمی، چاپ سوم.
- ۴- بازارگاد، بهاء الدین، (۱۳۴۳)، مکتب های سیاسی، تهران: اقبال، چاپ سوم.
- ۵- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۶۹)، کلیات اشعار، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۶- طباطبایی، جواد، (۱۳۷۵)، خواجه نظام الملک، تهران: طرح نو.
- ۷- ماکیاوولی، نیکولو، (۱۳۷۵)، شهریار، ویرایش دوم، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر مرکز.
- ۸- مونتسکیو، (۱۳۲۲)، روح القوانين، ترجمه علی اکبرمهتدی، تهران: چاپخانه مجلس.
- ۹- نصیرالدین طوسی، (بی تا)، اخلاق ناصری، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: نشر خوارزمی.
- ۱۰- نظام الملک، (۱۳۷۵)، سیاست نامه، تصحیح عباس اقبال، تهران: اساطیر، چاپ سوم.
- ۱۱- نویمان، فرانتس، (۱۳۷۳)، آزادی و قدرت و قانون، گردآوری و ویرایش از هربرت مارکوزه، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی.